

وخواجہ عبدالخالق بن محمد ولی قدس الله تعالیٰ ستر همت و ایمان خواجہ شریف  
 هن بلخ این چهارم مقام دعوت بوده اند و خلفه دیگر بطریق ادب گویند  
 وی بوده و چون خواجہ احمدی سوسی بطریق کشان عربیت کرد جمع یاران تا بنا به خواجہ  
 عبدالخالق ولایت کرد همین است در رساله بعضی از آثار قرآن مشایخ از خاندان  
**خواجہ عبدالخالق بن محمد ولی قدس الله تعالیٰ** شرح روش ایشان در طریق حقیقت  
 و مقبول همه فریق اند علی ادوار مدینه صدق و صفا و متابعت شریع و سنت  
 مصطفی صلی الله علیه و سلم و مجاہدت و مخالفت بدعت و هو اکثیر از لذت و  
 پاک خوردن نظر اعتبار پوشیده اند ایشانرا سبوق ذکر در جوانی از خواجہ حضرت  
 بوده علیه السلام و بیان سبوق مواظبت نموده اند و خواجہ حضرت علیه السلام ایشانرا  
 بفرزندی قبول کردند و فرمودند که در حوض آب دای و غوطه خورد و بدل کوی لا اله  
 الا الله محمد رسول الله چنان کردند و این سبوق گرفتند و بکار مشغول شدند و کلمات  
 یافتند و از اول حال تا آخر کار ایشان بزرگ همه خلق مقبول و محترم بوده بعد از  
 شیخ الشیوخ عالم عارف در بابی خواجہ اما در بعضی قلوب بوست هم بدان قدس الله  
 تعالیٰ روح بیا آمدند خواجہ عبدالخالق صحبت ایشان در یافتند و معلوم کردند  
 که ایشان را همت در دلد بوده در صحبت ایشان بودند تا مدت که در بخارا بودند  
 گفته اند که خواجہ حضرت علیه السلام پس سبوق ایشانند و خواجہ یوسف هم بدان  
 صحبت و خرقه و بعد از خواجہ یوسف خواجہ عبدالخالق را بیاخت مستغول شدند

این کتاب در دست خط است  
 در کتابخانه جامع  
 در شهر مشهد  
 در سال ۱۳۰۰  
 در روز ۱۰  
 در ماه ۱۰

والحوال

و اجول خود را بپوشید میباشند و ولایت ایشان چنان شد که در یک وقت نماز  
 بکعبه میرفتند وی آمدند و در شام ایشان را سر بیداریدید آمد و خاقانه  
 و آستانه بنیاد آمدند و ایام عاشورا جمع انبوه در خدمت خواجہ نشسته بودند و ایشان  
 در معرفت سخن میکنند تا که جوانی بر صورت زاهدان خرقه در روزه بخانه برکت  
 در آمدند و گویند که بنشینت حضرت خواجہ بوی نظر کردید بعد از ساعتی آن جوان  
 برخواست و گفت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم انفقوا فاسته الموه من فانه یبظر  
 بنویس الله عزوجل ستر این حدیث چیست حضرت خواجہ ریحه الله علیه فرمودند که  
 حدیث است که در آثار بیری و ایمان آن جوان گفت غوغو داد که سر از فاریا بشد خواجہ  
 بخاره را شارت فرمود خادم رزخواست و خرقه از سر آن جوان بر کشید و در خرقه  
 فریاد میباشند آن جوان فریاد میآورد و ایمان آورد حضرت خواجہ فرمودند  
 ای یاران پیابید تا ما نیز بر موافقت این نوع عهد زنا زها قطع کنیم و ایمان آید  
 چنانکه وی زنا و غلامی را بترید ما نیز زنا را باطن را که عبارت از مجاسات بوی  
 تا چنانکه وی آرزوی شد ما نیز آرزوی شوی حال حق عجیب تر یاران ظاهر شدند  
 در قدسهای خواجہ یافتند و بچند بدتوبه میگردند روزی در وی بیخ خواجہ  
 می گفت آن کس خدای تعالیٰ را بخیر کرد تا میان بهشت و دوزخ من دوزخ اختیار کنم  
 چه مزه زعفران بر سر دفسر زفته ام و در آن حال بهشت سراد نفس من بود و دوزخ  
 سراد نفس تعالیٰ خواجہ این سخن را رد کردند و فرمودند که بنده را با اختیار چه کار هر گاه

این کتاب در دست خط است  
 در کتابخانه جامع  
 در شهر مشهد  
 در سال ۱۳۰۰  
 در روز ۱۰  
 در ماه ۱۰

این کتاب در دست خط است  
 در کتابخانه جامع  
 در شهر مشهد  
 در سال ۱۳۰۰  
 در روز ۱۰  
 در ماه ۱۰